

کرده‌ام درده سال اخیر به آن دست یابم، و آن این بود که در فیلم‌هایی بازی کنم که هم سرگرم‌کننده باشند و هم تفکربرانگیز و درون‌نگر. تو ظاهراً یکی از معدود هنرپیشه‌هایی هستی که امروزه در عالم بازیگری هم توانایی و هم تمایل این را دارد که بین فیلم‌های جدی و سرگرم‌کننده نوسان کند.

من فقط احساس می‌کنم که هر دو این گونه فیلم‌ها در زندگی به من انگیزه داده‌اند و شوروشوق لازم را به من داده‌اند تا هنرپیشه شوم. بچه که بودم کلیتاً ایستوود و شون کاتری را در تلویزیون می‌دیدم و در عالم خیال، خودم را می‌دیدم که مثل آن‌ها خونسرد هستم. بعدها که بزرگ‌تر شدم جیمز دین و جک نیکلسون را کشف کردم و آن شیوه مختص به خودم را نیز، بنابراین کار من دو جنبه دارد که دوست دارم آن‌ها را دست‌نخورده حفظ کنم، و احساس خوشبختی می‌کنم از این‌که جایگاهی در هالیوود پیدا کرده‌ام و به من اجازه داده می‌شود که به این روند ادامه دهم.

در دهه هشتاد مشهور بود که تو نقش‌ات را با شدت بسیار اجرا می‌کنی - مثلاً برای فیلم «پردی» Birdy در یک روز ۲۴ ساعت بانداژ شده بودی. به نظرم امروز تو روش‌ات اندکی تغییر کرده. اگر قرار بود با نیکولاس کیچ دهه هشتاد صحبت بکنی، چه توصیه‌یی به او می‌کردی؟

فقط می‌گفتم: «مراقب باش آن قدر در اجرای نقش شدت به خرج ندهی که خودت را از کار بی‌کار کنی.» اما آن موقع من یک هنرپیشه جوان نوزده ساله بودم، و خیلی تمرین نداشتم، و سعی داشتم نقش‌ام را در صحنه‌های بسیارحاد بدون داشتن تکنیک چندان اجرا کنم. این تنها چیزی بود که من می‌دانستم. قهرمان‌های آن روزها کسانی بودند مثل رابرت دنیرو که تازگی در «گاو خشمگین» بازی کرده بود، بنابراین من هم گمان می‌کردم که آدم باید به آن شکل بازی کند: در نقش غرق شود، و بشود خود شخصیت. گمان نمی‌کنم که اجرای نقش به آن گونه، برایم کار راحتی بوده باشد، چون من مدام نقش‌هایی را به‌عهده می‌گرفتم و آن‌ها را با شیوه‌های نامتعارفی اجرا می‌کردم که لزوماً شیوه‌های محبوب آن دوران هم نبودند. به نظرم این مسأله روند کار من را در هالیوود کند کرد، تا این‌که مردم کم‌کم متوجه شدند که من دارم نقش

فیلم تماشا کنند، هنوز این فرصت وجود دارد که فیلم را همان‌گونه ببینم که کارگردان در اصل دوست داشت دیده شود. من خودم یک نمایش فیلم در آن‌جا داشتم - نمایش شب اول، «سایه خون‌آشام» (که کیچ تهیه‌کننده‌اش بود) - و از شیوه عرضه آن بسیار راضی بودم. تو مرد نسبتاً جوانی هستی. آیا گرفتن جایزه‌یی که در اصل باید بعد از یک عمر فعالیت به آدم داده شود، حس عجیبی ایجاد نمی‌کند؟

خب، حقیقت‌اش نه، چون الان بیست سال است که من در این حرفه هستم. من از هفده سالگی کارم را شروع کردم و از آن موقع تا حالا تقریباً بی‌وقفه کار کرده‌ام. بعضی وقت‌ها از خواب بلند می‌شوم و از خودم می‌پرسم آن سال‌ها کجا رفته‌اند، بنابراین گرفتن جایزه باعث می‌شود که حس خوبی نسبت به گذشته‌ام پیدا کنم، و مرا بسیار خوشحال می‌کند. اگر قرار بود یک برنامه مرور آثار نیکولاس کیچ در سینما تک را اداره کنی، چه فیلم‌هایی را انتخاب می‌کردی؟

به‌نظر من این دو دهه از خیلی جهات بسیار مجزا و بسیار متفاوت هستند. آن موقع که کار بازیگری را شروع کردم خیلی عجول بودم. می‌خواستم تغییرات اندکی ایجاد کنم. موسیقی پانک - راک گوش می‌کردم و تلاش داشتم قوانین بازیگری را تغییر دهم. بنابراین حتماً «پوسه خون‌آشام» و «توحش در قلب» و «بزرگ کردن آریزون» را در مجموعه فیلم‌های انتخابی‌ام قرار می‌دادم. بعد، با گذشت زمان، در شیوه کارم اندکی موشکاف‌تر شدم و می‌خواستم که سایر ژانرها را بررسی کنم. بنابراین به نظرم «ترک کردن لاس‌وگاس» و «صخره» را انتخاب می‌کردم. این دو مجموعه را که با هم ادغام کنیم هر دو جنبه آن چیزی را نشان می‌دهد که من تلاش

گفت‌وگو با نیکولاس کیچ Nicolas Cage

نیکولاس کیچ که دومین دهه از موفقیت عظیم حرفه‌یی را پشت سر می‌گذارد، از هنرپیشه‌یی با شیوه پانک - راک (که مشهور بود نقش‌هایش را با حرارتی بسیار زیاد اجرا می‌کند) به مردی بالغ و رمانتیک و قهرمان فیلم‌های اکشن تبدیل شده است. از میان جوایز متعددی که دریافت کرده به جایزه اسکار سال ۱۹۹۶ برای بهترین هنرپیشه (ترک کردن لاس‌وگاس) می‌توان اشاره کرد. امسال، نام کیچ به‌عنوان برنده جایزه سینما تک آمریکا اعلام شده، این جایزه توسط مارتین اسکورسیزی به وی اهدا خواهد شد؛ کسی که کیچ در سال ۱۹۹۹ در فیلم «بیرون آوردن مردگان» با او همکاری داشت. و با فیلمی که ماه گذشته عرضه شد (ماندولین کاپیتان کورلی) و دو فیلم دیگری که امسال عرضه خواهد شد (فیلم اکشن جان وو با موضوع جنگ جهانی دوم به نام Windtalkers و کمدی عجیب و غریب Jonze-Kaufman بدنام Adaptation. کیچ نه تنها یکی از بهترین هنرپیشه‌های هالیوود که یکی از پرکارترین نیز هست. کیچ با تارلانگول درباره شروع جنجالی حرفه‌اش، امیدهایش برای آینده و دلبستگی‌اش به سینما تک آمریکا صحبت کرد.

بعضی از افراد مشهور در جشنواره‌های اهدای جایزه شرکت می‌کنند چون دوست دارند در این جشنواره مورد توجه قرار گیرند، اما من می‌بینم که تو در واقع یکی از طرفداران سینما تک آمریکا هستی؟

بله، درست است. به اعتقاد من آن‌ها کلی زحمت می‌کشند تا فیلم‌ها را نگهداری کنند و آن‌ها را به تماشاگران در اجیب شین (Egyptian) سالنی در لس‌آنجلس) عرضه کنند، جایی که کیفیت تصویر و سیستم صدا عالی است. بنابراین، در زمانه‌یی که بیشتر مردم دوست دارند در خانه بمانند و با ویدئو

شخصیت‌ها را بازی می‌کنم و واقعاً آن شخصیت‌ها نیستم.

در دهه هفتاد، ستاره‌هایی مثل داستین هافمن و رابرت ردفورد بین هر پروژه بازیگری خود سال‌ها فاصله می‌انداختند تا مطمئن شوند که نقش‌های مناسب را یافته‌اند. اما تو بی‌وقفه کار می‌کنی.

حب، اوضاع ممکن است تغییر کند. من داشتم دوره‌یی را می‌گذراندم که شاید بشود اسم‌اش را گذاشت دوره پرکاری، دوره‌یی که من بسیار آماده و مایل بودم بی‌وقفه کار کنم. احتمالاً حالا دیگر کمی از سرعت کارم خواهم کاست. حالا که مفهوم اعتصاب همه‌چیز را برای مدتی تعطیل کرده‌ام من هم مدتی را به‌طور اجباری از کار دور بودم، و این برای من خوب بوده.

تو به‌طور تقریبی هر سال دو فیلم بازی کرده‌یی.

در دهه سی هنرپیشه‌هایی مثل بوگارت بی‌وقفه فیلم بازی می‌کردند. یک بار یک نفر از او پرسید که چگونه توانسته در این همه فیلم‌های عالی بازی کنی، و او هم گفت: «من هیچ وقت دست از کار برنداشتم.» و من هم این عقیده را دوست دارم. علاوه بر این که من وقتی کار می‌کنم احساس رضایت و خوشحالی می‌کنم. شاید خوش‌شانسی بی‌آورم، شاید به موفقیتی دست پیدا کنم. این را هم باید بگویم که من اکنون در بهترین سال‌های بازیگری‌ام قرار دارم. در اوج بازیگری‌ام هستم و این البته همیشگی نخواهد بود، بنابراین می‌خواهم تا وقتی که در اوج هستم تا آن‌جا که در توان دارم فیلم بازی کنم.

آیا فیلم به‌خصوصی هست که احساس کنی تا قبل از بازنشستگی‌ات باید در آن بازی کنی؟

دوست دارم در فیلمی بازی کنم که هنر و تجارت را به‌طور موازی در خود داشته باشد. در دهه هفتاد فیلم‌های بی‌نظیری ساخته می‌شدند که واقعاً آثار هنری بودند که از لحاظ تجاری نیز به موفقیت دست می‌یافتند، مثل پدرخوانده. من واقعاً فیلمی را نمی‌بینم که کاملاً این ویژگی‌ها را داشته باشد، و امیدوارم فیلمی را پیدا کنم که آدم را سرنوشت بی‌آورد. هم از لحاظ هنری و هم عاطفی - و برای بسیاری از مردم نیز جذاب باشد.

خُب تو فقط ۳۷ سال داری. احتمالاً می‌توانی تا ۵۰ سال آینده در این حرفه باقی بمانی.

امیدوارم!

ترجمه فرشید عطایی

دوراهی

Crossroads

نوشته دیوید لویین

بریتنی اسپری، ملکه جوان پاپ، به‌تازگی گریزی به حرفه دیگر زده. به‌نظر می‌رسد که او با داشتن چندین آلبوم موفق در زیر بغل و میلیون‌ها دلار پول در جیب، گمان کرده که حالا دیگر وقتش رسیده استعدادبازیگری خود را که در بیجگی به‌عنوان عضوی از «باشگاه میکی‌موس» نشان داده بود، دوباره بازیابد. او یکی از چندین خواننده زن مطرح دنیای پاپ است که اخیراً تلاش کرده‌اند، از مرز موسیقی بگذرند و در سینما ظاهر شوند، بی‌آن که توفیقی به‌دست آورند. و اگر بریتنی به‌دنبال این است که استعداد پنهان خود را به‌وسیله اولین فیلم، یعنی دوراهی، آشکار کند، بهتر است جای دیگری به‌دنبال این قضیه باشد.

اسپی بزر نقش «لوسی» را بازی می‌کند، یک دختر زیبا اما باهوش که در سال آخر دبیرستان در یک شهر کوچک ایالت جورجیا شاگرد اول است. او می‌تواند طبق نت آواز بخواند، اما پدرش (با بازی ایک روید، که پیش از این بارها او را در چنین نقش‌هایی دیده بودیم) که مادرش را طلاق داده اجازه نمی‌دهد او در دانشکده، موسیقی بخواند او می‌خواهد دخترش دکتر بشود. چون لوسی تمام حواس‌اش را متوجه درس خواندن می‌کند، تجارب

خوانندگی دوران دبیرستان را از یاد برده و ارتباط خود را با دو دوست صمیمی دوران کودکی‌اش از دست داده. بعد از فارغ‌التحصیلی این سه دختر تفاوت‌های خود را نادیده می‌گیرند و با درآوردن «کیسول زمان» [محفظه‌یی که در آن یادبود و غیره می‌گذارند و در زمین چال می‌کنند تا آیندگان آن را ببینند.] که در بیجگی در زمین چال کرده بودند، دوستی خود را دوباره از سر می‌گیرند. بالاخره هر چه باشد آن‌ها یک نقطه اشتراک دارند: میل به بیرون رفتن از شهر کوچک‌شان. لوسی، دختری کاملاً آمریکایی، می‌خواهد مادرش را که در سه سالگی او را ترک کرده ببیند؛ کیت (زو سالدان)، ملکه مانکن‌ها، می‌خواهد نامزد خود را در دانشگاه کالیفرنیا ببیند؛ میمی (تارین مینینگ)، که آستن است، می‌خواهد حرفه خوانندگی را دنبال کند. و بن (آسن مؤنت) دوست رموز میمی که نوازنده گیتار است، قبول می‌کند که این دخترها را با کروی مدل ۷۳ خود به کالیفرنیا ببرد.

در این سفر برای آن‌ها مشکلاتی پیش می‌آید. ماشین خراب می‌شود و این سه نفر مجبور می‌شوند تمام پول سفرشان را خرج تعمیر آن کنند. لوسی که سخت به پول احتیاج دارد تن به خودفروشی می‌دهد. دخترها وارد یک مسابقه «کارائوکه» می‌شوند و در آن‌جا لوسی با اجرای ترانه I love Rock and Roll جمعیت را به تحسین و حیرت

وامی دارد. در یک آن، دختری که یک موقعی شاگرد اول کلاس بود به خواننده اصلی تبدیل می‌شود و حرکات یک ستاره باتجربه و کهنه‌کار پاپ را انجام می‌دهد. امانه، لوسی، بریتنی اسپری بزر است دیگر - البته که می‌تواند برقصد!

از این‌جا به‌بعد ملودرام داستان آن‌چنان غلیظ می‌شود که همذات‌پنداری عاطفی با تلاش‌های این شخصیت‌ها را دشوار می‌کند. لوسی به نحوی موفق می‌شود مادرش را پیدا کند اما به‌طور تأسفباری درمی‌یابد که مادرش مایل به داشتن ارتباطی با او نیست. کیت درمی‌یابد که نامزدش به دنبال یک زن دیگر است و در همان زمان کشف می‌کند که همان نامزدش باعث آستنی برنامه‌ریزی نشده میمی شده است. و بعد هم میمی از پله‌ها می‌افتد و بجاش را از دست می‌دهد. بن آن‌چنان عاشق و دلباخته لوسی می‌شود که برای یکی از اشعار او موسیقی می‌نویسد (شعر ترانه بریتنی اسپری بزر باعنوان I'm not a Girl, Not a woman من دیگر دختر نیستم، اما هنوز زن نشده‌ام) - و به این ترتیب رابطه عاشقانه‌یی بین این دو آغاز می‌شود.

فیلم بین این ملودرام‌گند و ابلهانه و آن‌چه در حد اجرای ویدئو کلپ توسط لوسی و دوستان محبوب‌اش (کیت و میمی) است، نوسان می‌کند. تمام حوادث فیلم آن‌چنان از پیش طراحی شده است که پایان هر خط داستانی را می‌توان پیش از